

فصلنامه علمی - تخصصی فرهنگ پژوهش

شماره ۳۵، پاییز ۱۳۹۷، ویژه علوم سیاسی

نقش فطرت در جهت‌دهی مدیریت سیاسی اسلام از منظر آیات و روایات

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۳۱

تاریخ تأیید: ۹۷/۰۶/۱۴

علی رضا مظاهری*

چکیده

مدیریت سیاسی در دو بعد کلی روح و فن مدیریتی مورد بحث قرار می‌گیرد. مدیریت سیاسی دارای فنون مختلفی می‌باشد لکن آن چه که جهت‌دهنده به فنون می‌باشد، روح حاکم بر آن می‌باشد. ویژگی مهم فطرت آن است که در میان انسان‌ها مشترک بوده و به تبدل احوال، تغییر زمان، مکان و تمدن متحول نمی‌شود؛ بنابراین انسان‌ها چون دارای فطرتی الهی هستند، ذاتاً یگانه می‌باشند. سوال این است که نقش فطرت در جهت‌دهی مدیریت سیاسی از منظر اسلام چیست؟ فرضیه تحقیق این است که فطرت به عنوان روح حاکم بر عرصه مدیریت سیاسی بوده و در جهت‌دهی فنون سیاسی نقش اساسی را بر عهده دارد. هدف از این تحقیق نشان دادن تأثیرات فطرت در رفتار سیاسی حاکمان بوده و تأثیر فطرت بر عملکردهای آنان در حیات سیاسی مدنظر می‌باشد. در این تحقیق از روش توصیفی-تحلیلی برای بررسی آیات و روایات استفاده شد. نتایج این بررسی نشان داد که بنا بر ویژگی‌های فطری از منظر قرآن، مدیریت سیاسی به دو بخش فطری و طاغوتی (غیرفطری) تقسیم می‌شود. برون‌دادهای مدیریت سیاسی بر مبنای فطرت از جهت حیثیت‌های نوع حکومت، مشروعیت، ویژگی‌های حاکم و قوانین حاکم بر جامعه به ترتیب حکومت مردم‌سالاری، مشروعیت الهی، حاکم عالم عادل و حاکمیت قوانین الهی بوده و در مقابل مدیریت سیاسی طاغوتی به حکومتی دیکتاتور، مستبد و برتری‌جوی و دارای مشروعیت غیرالهی می‌باشد که ظلم، قدرت‌طلبی، انحصارطلبی و فساد عقیده و عمل از جمله ویژگی‌های حاکمان این چنین حکومتی می‌باشند. هم‌چنین قوانین برخاسته از چنین سیاستی قوانینی غیرالهی و منطبق با خواسته‌ها و امیال نفسانی حاکمان خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: فطرت، مدیریت سیاسی، مدیریت سیاسی فطری، مدیریت سیاسی غیرفطری.

* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).

مقدمه

مدیریت سیاسی از دو بعد اصلی قابل بحث و بررسی است. بعد اول، فنون مدیریت سیاسی است؛ فنونی که در مدیریت امور سیاسی باید مورد استفاده قرار گیرد. این فنون شامل قواعد حاکم بر سیاست داخلی و خارجی، دیپلماسی و کارکردهای آن، جهت‌دهی افکار عمومی، پیاده‌سازی سیاست‌های تعدیلی، سیاست‌های توزیع منابع و بسیاری از موارد دیگر می‌باشند که به طور کلی مجموع تمامی فنون سیاسی، عملکرد یک مدیر سیاسی را در عرصه‌های مختلف سیاسی نشان می‌دهد. قاعده کلی حاکم بر فنون مذکور این است که هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند؛ با توجه به این قاعده کلی، اهمیت بُعد دیگر مدیریت سیاسی قابل تأمل می‌گردد که همان روح مدیریت سیاسی می‌باشد. روح مدیریت سیاسی در واقع محرک و جهت‌دهنده فنون سیاسی در حال جریان است. اصل و ریشه مدیریت سیاسی در واقع همین بُعد می‌باشد که متکی بر مبانی و جهان‌بینی خاصی بوده که فنون سیاسی را از لحاظ کمی و کیفی، تحت تاثیر قرار می‌دهد.

همانطور که ذکر شد روح مدیریت سیاسی مبتنی بر اصول و مبانی می‌باشد که کلیه رفتارها و عملکردهای سیاسی دولت‌ها و حکمرانان را تحت تاثیر قرار داده و خط مشی و مانیفست فکری جریان‌ها و احزاب سیاسی را جهت‌دهی می‌کند. بنابراین هرچه روح حاکم بر مدیریت سیاسی دارای چهارچوب متقن و مستحکم‌تری باشد، در رفتار و عملکرد، ایتقان بیشتری در اتخاذ فنون و روش‌های سیاسی از خود نشان خواهد داد. فطرت به عنوان ویژگی مشترک میان انسان‌ها که همان بازگشت به فطرت مخموره انسانی و حبّ به کمال و عشق الهی می‌باشد که وجود این ویژگی مشترک میان انسان‌ها باعث اتحاد و

یگانگی ذاتی آن‌ها شده است. سوال اصلی این است که نقش فطرت در جهت‌دهی مدیریت سیاسی از منظر اسلام چیست؟

اهداف تحقیق شامل موارد زیر می‌باشد:

- واکاوی نظریه فطرت

- چگونگی تاثیرگذاری فطرت در مدیریت سیاسی حاکمان و کارگزاران

- تقسیم مدیریت سیاسی به فطری و طاغوتی (غیرفطری) مبتنی بر نظریه فطرت

- بررسی ویژگی‌های حکومت‌های فطری و طاغوتی از حیث نوع حکومت،

مشروعیت، ویژگی‌های حاکم و قوانین حاکم بر جامعه

برای رسیدن به اهداف مذکور، از روش توصیفی-تحلیلی برای بررسی نظریه فطرت و

تاثیرات آن در روح حاکم بر مدیریت سیاسی استفاده شد. رفتار و عملکرد سیاسی حکومت‌ها،

حاکمان و کارگزاران سیاسی در عرصه سیاست از مهم‌ترین مسائل مورد بحث در علوم سیاسی

می‌باشد. اتخاذ مبنای اندیشه‌ای سیاسی و خطمشی فکری از طرف دولت‌ها و حاکمان،

تعیین‌کننده رفتار سیاسی آن‌ها در عرصه اجرا و عمل می‌باشد. واکاوی روح حاکم بر فنون و

عملکردهای سیاسی دولت‌ها و حاکمان به نوعی نشان‌دهنده مبانی اندیشه‌ای سیاسی آن‌ها

بوده و کمک شایانی در تجزیه و تحلیل رفتارهای آن‌ها در تصمیم‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌ها

خواهد کرد. برشمردن ویژگی‌های مدیریت سیاسی در یک جامعه‌ای از سوی حاکمان و

کارگزاران خطمشی و روال عملکرد سیاسی آن‌ها را به خوبی نشان می‌دهد.

پیش‌فرض‌های تحقیق این است که رفتار سیاسی هر حکومتی مبتنی بر یک جهان‌بینی

بوده و کلیه عملکردهای در عرصه سیاست داخلی و خارجی خود را بر اساس آن تنظیم

می‌شود. بی‌شک حکومت اسلامی با نگاه عمیقی که به انسان دارد کلیه نظامات سیاسی و

اجتماعی را مبتنی بر آن پی‌ریزی کرده و رفتارهای متناسب با آن نگاه را در وضع قوانین

سیاسی دخالت می‌دهد. در نگاه انسان‌شناختی اسلام، آن چیزی که حاکم بر روح تمامی عرصه‌های وجودی انسانی می‌باشد فطرت و سرشت او می‌باشد. فرضیه تحقیق این است که فطرت به عنوان روح حاکم بر مدیریت در عرصه‌های گوناگون از جمله مدیریت سیاسی می‌باشد که ویژگی‌های متعددی را در عرصه مدیریت سیاسی مترتب می‌کند.

نوآوری صورت گرفته در این تحقیق، عبارت است از تجزیه و تحلیل رفتارهای مبتنی بر فطرت توحیدی در مدیریت سیاسی که چنین رفتارهایی را می‌توان از حکومت اسلامی انتظار داشت؛ و همچنین در مقابل به تجزیه و تحلیل رفتارهای خلاف فطرت که منجر به تشکیل حکومت طاغوتی می‌گردد، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است؛ و در نهایت به ویژگی‌های برخاسته از مدیریت فطری و طاغوتی سیاسی از جهت حیثیت‌های نوع حکومت، مشروعیت، ویژگی‌های حاکم و قوانین حاکم بر جامعه پرداخته شده است.

یافته‌ها و بحث

۱- فطرت

فطرت در دو بخش لغوی و اصطلاحی تعریف می‌گردد؛ علامه طباطبایی (ره) در بیان لغوی و اصطلاحی فطرت می‌فرماید: کلمه "فاطر" از ماده "فطر" است، به معنای شکافتن از طرف طول است و اگر کلمه فاطر بر خدای تعالی اطلاق شده، به عنایت استعاره‌ای بوده است؛ گویا خدای تعالی عدم را پاره کرده و از درون آن آسمان‌ها و زمین را بیرون آورده است. بنابراین حاصل معنای آیه - الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۱ - این می‌شود: "حمد خدا را که پدید آورنده آسمان‌ها و زمین است، به ایجاد ابتدایی، و بدون الگو" و کلمه "فاطر" همان معنایی را می‌دهد که کلمه بدیع و مبدع دارد. با این تفاوت

۱. سوره فاطر آیه ۱.

که در کلمه ابداع، عنایت بر نبودن الگوی قبلی است و در کلمه فاطر عنایت بر طرد عدم و بر ایجاد چیزی است از اصل؛ نه مانند کلمه صانع که به معنای آن کسی است که مواد مختلفی را با هم ترکیب می‌کند و از آن صورتی جدید که وجود نداشت، درست می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷ ق، ج ۱۷: ۱۷).

در اندیشه امام خمینی(ره) فطرت به معنای ایجاد و خلقت است و بر کیفیت و چگونگی ایجاد دلالت دارد. (خمینی، ۱۳۸۸، ۱۷۹). به نظر امام(ره) ویژگی مهم فطرت آن است که در میان همه انسان‌ها مشترک است و به تبدل احوال، تغییر زمان، مکان و تمدن متحول نمی‌شود؛ بنابراین انسان‌ها بنابر نظریه فطرت چون دارای فطرتی الهی هستند، ذاتاً یگانه می‌باشند. (خمینی، ۱۳۷۳، ۱۸۰) به همین دلیل این نظریه مبتنی بر یگانگی ذاتی انسان‌هاست. از طرف دیگر، از منظر امام(ره)، انسان دارای دو ساحت "طبیعت" و «فطرت» است. فطرت انسان همان /حسن تقویم در آیه شریفه لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ^۱ می‌باشد که به اسفل السافلین (طبیعت) رانده شده است. شاید آیه شریفه اشاره باشد به نور اصلی فطرت که تخمیر به ید قدرت حق تعالی شده و آن «احسن تقویم» است؛ زیرا که بر نقشه کمال مطلق و جمال تام است، و رد به «اسفل سافلین» اشاره به این احتجاب به طبیعت باشد. به عنایت ازلی و رحمت واسعة، انبیاء عظام را برای تربیت بشر فرستاد و کتب آسمانی را فرو فرستاد تا آن‌ها از خارج، کمک به فطرت داخلی کنند. (خمینی، ۱۳۸۸، ۷۹-۷۸)

امام خمینی(ره) بنا بر نظریه دوفطرت، به دو نوع فطرت در وجود انسان قائل است که یکی از آن‌ها اصلی و دیگری تبعی است. فطرت اصلی همان فطرت عشق به کمال مطلق و خیر و سعادت مطلق است و کسی در جهان پیدا نمی‌شود که فطرتاً متوجه کمال و عاشق خیر و سعادت نباشد. دیگری فطرت تبعی است که در واقع تابع فطرت اصلی

۱. التین، آیه ۴.

می‌باشد و آن تنفر از نقص و شر و بدی است. (خمینی، ۱۳۸۲، ۷۷). فطرت تنفر از شر مخمر بالعرض است. به مجموع این دو نوع فطرت، فطرت مخموره گفته می‌شود که محکوم احکام طبیعت نشده و همواره روحانیت و قداست و نورانیت آن باقی است. این فطرت نورانی است و رو به سوی نور دارد و دامن آن از گرد و غبار نقص و کاستی پاک و پیراسته است. بنابراین منظور از فطریات اموری است که بدین مثابه باشد. از این رو آنچه در این بخش به عنوان دیدگاه امام(ره) درباره مفهوم فطرت می‌توان بیان کرد این است که فطرت به عنوان مبنای وحدت ذاتی انسان‌ها و بنای جهان شمولی اسلام و مکتب امام(ره) محسوب می‌شود. همین تعریف از فطرت به عنوان مبنای مورد استفاده در بحث اخذ‌گردیده و منظور از آن همان فطرت مخموره می‌باشد.

۲- مدیریت سیاسی

مدیریت سیاسی در واقع اعمال اراده‌ای با تدبیر مشخص و متناسب بر اساس برنامه‌ریزی معین بر مردم و یا سایر حکومت‌ها می‌باشد. با بیانی دیگر مدیریت سیاسی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول: روح مدیریت سیاسی است که به اراده کارگزار در اعمال حاکمیت و پیامدهای سیاسی ناشی از آن برمی‌گردد؛

بخش دوم: فنون مدیریت سیاسی است که نحوه اعمال اراده کارگزار سیاسی را در مدیریت جامعه و حکومت بر اساس تدبیر مناسب با برنامه‌ریزی معین را مشخص می‌کند. این اراده مربوط به امور فنی مدیریت سیاسی است که در حکومت‌های با جهان‌بینی‌های مختلف، اختلاف ناچیزی دارد.

روح مدیریت سیاسی به چگونگی وضعیت درونی کارگزار سیاسی مربوط می‌شود که از در نتیجه آن، اراده‌ای از او محقق می‌شود که او را وارد اجرای فعل سیاسی می‌کند.

۳- مدیریت سیاسی فطری و طاغوتی (غیرفطری)

قرآن کریم، روح حاکم بر مدیریت سیاسی را به دو قسمت اصلی تقسیم می‌کند؛ اراده کارگزار که تحت اراده الله باشد و بنا بر آن، کارگزار سیاسی در کلیه رفتارهای سیاسی، اراده‌ای الهی را اعمال کند؛ در بخش دوم، کارگزار در کنار اراده الهی، اراده دیگری را نیز دخالت می‌دهد. به نمونه‌هایی از آیات و روایات در این زمینه اشاره می‌گردد:

«وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ^۱». آیه اخیر به این حقیقت اشاره دارد که اگر کارگزار، اراده دیگری را در کنار اراده الله شریک قرار دهد (لَئِنْ أَشْرَكْتَ)، به طور قطع، آن سیاست جبوط کرده و نابود خواهد شد (لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ)؛ از این رو نابود شدن حکومت‌های طاغوتی در طول تاریخ را می‌توان از مصادیق این حبط برشمرد. لذا کسی که برای مقاصد مادی یا هوس‌های نفسانی، فعلی سیاسی را انجام دهد، قطعاً آن فعل، به تناسب شرک و شرکت عوامل غیر الهی، دچار ضعف و عدم کارایی مادی یا معنوی خواهد شد.

پیامبر ﷺ درباره ولایت الهی در امور سیاسی می‌فرماید: «قال الله: لا أَطَّلِعُ عَلَى قَلْبِ عَبْدٍ فَأَعْلَمُ مِنْهُ حَبَّ الْإِخْلَاصِ لَطَاعَتِي لَوْجَهِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي إِلَّا تَوَلَّيْتُ تَقْوِيمَهُ وَسَيَّاسَتَهُ». از این روایت می‌توان روح حاکم بر مدیریت سیاسی یک کارگزار اسلامی را استخراج کرد. در این روایت، خدای متعال می‌فرماید که اگر از قلب بنده‌ام مطلع شوم بر اینکه بفهمم که او می‌خواهد تمامی اموراتش را و هر چه را که از او صادر می‌شود، خالص برای من و طبق دستورات من انجام دهد نه برای هوای نفس خودش؛ وقتی دیدم بنده‌ام چنین حالتی دارد که دائماً به دنبال به دست آوردن رضایت من است و در تمامی امورات، حساسیتش بر این است که رضای من در چیست، آن وقت «تَوَلَّيْتُ تَقْوِيمَهُ وَسَيَّاسَتَهُ»؛

خودم متولی و سرپرست امورات او می‌شوم. «تقویمه» یعنی کل پایداری زندگی و امورات او و «سیاسته» یعنی روش مدیریت سیاسی او را خودم بر عهده می‌گیرم. من همه امور او را بر عهده می‌گیرم و اراده من از او جاری می‌شود و در ولایت من قرار می‌گیرد.

با استفاده از آیات و روایات می‌توان نتیجه گرفت که روح حاکم بر مدیریت سیاسی به عنوان مولفه اصلی، آن را به دو بخش اصلی تقسیم می‌کند؛ مدیریت سیاسی فطری و طاغوتی (غیرفطری). مدیریت سیاسی فطری، مدیریتی است که بر طبق آن، کارگزار سیاسی تحت اراده الهی و ولایت او قرار می‌گیرد و با اعمال اراده الهی در عملکرد سیاسی خویش، مسیر بازگشت به فطرت مخموره که همان حبّ به کمال مطلق و عشق به سعادت کامل است را طی می‌کند و در مقابل اگر کارگزار سیاسی از مسیر فطرت منحرف گشته و در مسیر ولایت طاغوت قدم بردارد در خلاف مسیر فطرت مخموره واقع شده و به سمت اسفل السافلین راهی می‌گردد و مدیریت سیاسی مذکور، طاغوتی و غیرفطری نامیده می‌شود. تقسیم‌بندی مذکور به خوبی در آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ» قابل تجزیه و تحلیل است. کسانی که ایمان آورده‌اند و در مسیر شکوفایی فطرت خویش قرار گرفته‌اند، الله ولی آنها بوده و آنها را از ظلمات به سمت نور هدایت می‌کند و کسانی که کافر شده و در کنار اراده الهی، شرکای دیگری را قرار می‌دهند، اولیای آنها طاغوت بوده و آنها را از نور به سمت ظلمات خارج می‌کنند. این اولیای طاغوت در نظامات سیاسی را می‌توان همان فلسفه‌های سیاسی لیبرالیسم، مارکسیسم و سایر مکاتب فلسفی و فکری در نظر گرفت که پی‌ریزی نظامات و قواعد سیاسی بر پایه هر کدام از آنها، سیاست را از مسیر فطری بیگانه کرده و در اعمال مدیریت سیاسی، کارگزار سیاسی را از مسیر شکوفایی فطرت برکنار می‌کند.

می‌توان نتیجه گرفت که روح مدیریت شاخصه اصلی مدیریت از دیدگاه اسلامی می‌باشد که مبتنی بر اصول و قواعدی ثابت در تکوین انسان می‌باشد که آن همان فطرت است و شالوده‌ریزی نظام فکری و عملی سیاسی بر اساس آن انجام گرفته و رفتار و عملکرد سیاسی در عرصه مدیریت سیاسی را جهت‌دهی می‌کند.

این پرسش در این‌جا مطرح می‌شود که فطرت‌مندی انسان از چه طریقی و تا چه حدی در حیات سیاسی او و به تبع آن در مدیریت سیاسی برخاسته از آن حیات، نقش می‌آفریند و رفتار سیاسی او در عرصه‌های مختلف سیاسی را جهت‌دهی می‌کند؟

۴- جهت‌گیری مدیریت سیاسی بر پایه مدیریت فطری و غیرفطری

با پذیرش نظریه فطرت، باید ارزش‌های انسانی در حیات اجتماعی و سیاسی مانند یاری مظلوم و مقابله با ظالم به رسمیت شناخته شوند؛ زیرا این ارزش‌ها با فطرت انسانی کاملاً سازگارند. فطرت انسان هم با وجود مایه‌ای برای این گرایش‌های مقدس در وجودش هماهنگ است و حقیقت مقدسی را در نوع آفرینش انسان برای او قلمداد می‌کند که گرایش به تعالی در ذاتش نهفته است و تضاد حقیقی درونی انسان، گویای این واقعیت است. (مطهری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۵۵) اما مادی‌گراها چنین ارزش‌هایی را در حیات اجتماعی و سیاسی نمی‌پذیرند.

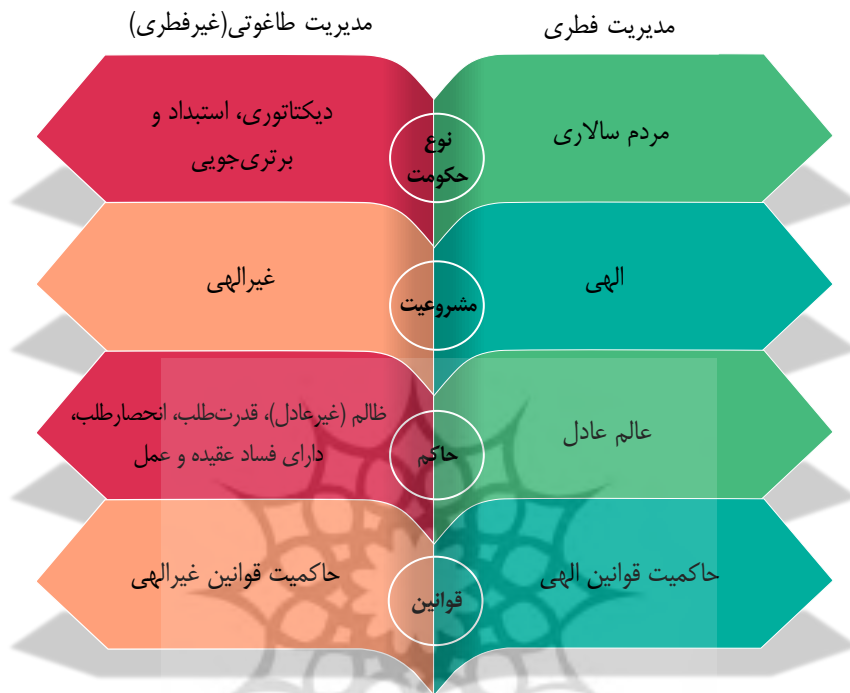
از سویی نتیجه پذیرش فطرت و ارزش‌های ثابت انسانی در همه بشر، عدم نسبییت اخلاق در حوزه اجتماعی، سیاسی، تاریخی و... را به دنبال دارد؛ زیرا انسان از جهت انسان بودن دارای اخلاقیاتی است که در دوره بدویت و تمدن به یک‌گونه صادق است (همان، ۱۳۸۰، ۴۵۵). اما مکاتبی ادعا دارند ارزش‌های انسان متغیر است (فرانکنا، ۱۳۷۶، ۲۳۰)؛ از این‌رو اخلاق اجتماعی، سیاسی و... را نیز نسبی خواهند دانست. این دیدگاه برون‌دادهایی در حوزه اجتماعی و سیاسی دارد. برای مثال اگر حقیقت‌جویی - اخلاق لیبرالی - در دوره‌ای برای بشر ارزش باشد، در دوره دیگر می‌تواند فاقد ارزش شود، یا در زمانی ارزشمند و زمانی بی‌ارزش

است؛ در واقع اصول ثابتی موجود نخواهد بود تا گفته شود اخلاق لیبرالی در هر زمان ضد ارزش است. با این مبنای نسبی‌انگارانه، هیچ گروهی نمی‌تواند اخلاق خود را بر دیگران تحمیل کند، یا همدیگر را از لحاظ اخلاقی محکوم کنند؛ چون هیچکدام در شرایط دیگران نیستند (مطهری، ۱۳۸۰، ۴۵۷). این دیدگاه و طرز تفکر نسبت به ارزش‌های انسانی برون‌دادهای خاصی را در رفتار سیاسی و اجتماعی بشر خواهد داشت.

در مقابل آن، دیدگاه بر مبنای فطرت، قواعد ثابت و تغییرناپذیری را برای ارزش‌های انسانی در نظر می‌گیرد که در درون انسان نهفته است و در هیچ دوران و مکانی دستخوش تغییر و تحول قرار نمی‌گیرد. نظامات و قواعد سیاسی حاصل از این امور فطری دارای اصول و چهارچوب ثابتی می‌باشد که می‌تواند مشترک میان همه انسان‌ها بوده و به عنوان عملکرد رفتار سیاسی یک مدیر سیاسی مورد ارزیابی قرار بگیرد. نظامات و قواعد سیاسی اگر بر مبنای فطرت طراحی گردد، جامعه را به سمت فطرت مخموره رهنمون کرده و باعث تعالی آن در تمامی عرصه‌های انسانی خواهد بود. نمودار نقش فطرت در جهت‌دهی مدیریت سیاسی در دو بخش مدیریت سیاسی فطری و طاغوتی در شکل زیر آورده شده است. تقابل خصوصیات و ویژگی‌های دو نوع مدیریت سیاسی از حیث نوع حکومت، مشروعیت، ویژگی‌های حاکم و حاکمیت قوانین قابل مشاهده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

نقش فطرت در جهت‌دهی مدیریت سیاسی



۵- ویژگی‌های مدیریت سیاسی طاغوتی (غیر فطری)

۵-۱- برتری جویی، استبداد و دیکتاتوری

یکی از نمونه‌هایی که قرآن کریم به عنوان یک مدیر خطرناک شیطانی در عرصه سیاست در برابر مدیریت فطری بیان کرده است، «فرعون» می‌باشد که به عنوان یک مدیر جامعه معرفی شده و دارای چندین ویژگی برجسته می‌باشد؛ مهم‌ترین آن «برتری جویی» می‌باشد. خداوند می‌فرماید: «...إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»^۱. برتری جویی و دیکتاتوری از دیدگاه فطری علامتی در شناخت حکام طاغوتی است.

از طرف دیگر در گستره تاریخ، یکی از آفت‌های بزرگ حکومت‌ها و قدرت‌های سیاسی، استبداد و خودکامگی حاکمان بوده است. استبداد در اصطلاح سیاسی یعنی پیروی از آرای آمیخته با هوا و هوس شخصی که نتیجه طبیعی آن عدم رعایت مصالح افراد جامعه است. حاکم مستبد به جای مصالح جامعه به مصلحت خود و حکومت خود می‌اندیشد. امروزه، در نظام بین الملل نوعی هرج و مرج حاکم است و قدرت‌های جهانی نوعی استبداد بین المللی را حکمفرما ساخته‌اند. کشورهای بزرگ گرچه در ظاهر به آزادی مردمشان احترام می‌گذارند، اما در سطح جهان به آرای مردم اعتنایی ندارند و تعریف حقوق بشر را در حکومت خود جاری نکرده و رفتار سیاسی خود را منطبق بر آن نمی‌دانند.

۵-۲- مشروعیت غیرالهی

دومین ویژگی نظام‌های طاغوتی این است که در آن، ولایت و حاکمیت به طور غیرمشروع شکل گرفته و فردی ستمگر بر مقدرات این جوامع حکم فرماید. قرآن کریم می‌فرماید: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ»؛ کافران تحت ولایت شیطان و طاوغیت قرار دارند؛ یعنی رهبری طاغوت را پذیرفته‌اند و در مسائل سیاسی از حاکمی غیر آنچه خداوند معین کرده است، پیروی می‌کنند؛ در صورتی که مؤمنان در ولایت خداوند قرار دارند. در همین رابطه، طبق مفاد آیات و روایات مذکور، مؤمنان تنها کسانی هستند که در امور سیاسی و منازعات خود به پیامبر مراجعه می‌کنند و کسانی که به حاکمی غیر حاکم منصوب از طرف خداوند مراجعه می‌کنند، مؤمن نیستند و اگر هم حقی را بدین صورت اثبات نموده یا به دست آورند، حرام و باطل است؛ زیرا ولایت حاکمی غیرمنصوب از طرف خداوند را پذیرفته‌اند و بدین وسیله، از ولایت خداوند و اولیای الهی خارج شده و در ولایت شیطان وارد شده‌اند.

با توجه به این نکات و اصل الهی بودن حاکمیت‌ها در نظام اجتماعی اسلام، نظام‌هایی که حاکمیت سیاسی و اجتماعی آن‌ها مطابق این اصل نیست، نظام طاغوتی به شمار آمده و غیرمشروع هستند.

۵-۳- ویژگی‌های حاکمان طاغوتی

انحصار طلبی (استثنا): از جمله ویژگی‌های حکومت طاغوتی، استثنا و خودگزینی می‌باشد؛ استثنا یعنی هر چیز خوب را برای خود خواستن؛ حضرت علی ع در این باره می‌فرماید: «مَنْ مَلَكَ إِسْتَأْثَرَ؛ هر کس به حکومت و قدرت می‌رسد، استثنا پیشه می‌کند». انحصار طلبی در مقابل ایشار است. «وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ»؛ طبق فرهنگ قرآنی، نعمت‌های الهی اعم از مادی و معنوی برای همه انسان‌هاست: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا». هر حرکتی در جهت انحصاری کردن آن نعمت‌ها، امری غیراسلامی و غیرقابل قبول خواهد بود. انحصار طلبی حکام اولاً موجب تقدم مصالح شخصی بر مصالح عامه شده و ثانیاً موجب سرریان این خصلت ناروا به دستگاه حاکمیت و در ادامه به مردم و شهروندان می‌گردد.

قدرت طلبی: ویژگی بارز حکام طاغوتی قدرت طلبی آن‌ها بوده و همیشه سعی در این دارند که کلیه مناصب و قدرت‌های موجود به آن‌ها ختم شود. در اسلام، مقام و مسئولیت اجتماعی برای کامجویی نیست و قدرت و سیاست ابزاری در جهت احقاق حق و استکمال انسانی است. بنا بر مبانی سیاست اسلامی هرچه مسئولیت کارگزار اسلامی بزرگ‌تر و سنگین‌تر باشد، مسئولیت او در قبال خدای متعال سخت‌تر خواهد بود. امام

۱. حشر، ۹.

۲. بقره، ۲۹.

علی علیه السلام در پاسخ ابن عباس که کفش وصله دار حضرت را بی‌ارزش دانست فرمود: «وَاللَّهِ لَهُمَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَمْرِكُمْ هَذَا، إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَدًّا أَوْ أُدْفَعَ بَاطِلًا».

فساد در عقیده و عمل: از ویژگی‌های نظام‌های طاغوتی این است که زمام‌داری این نظام‌ها مبتنی بر حاکمیت انسان‌های فاسد بوده و بر عقاید فاسد استوار شده است. طبق آیات قرآن کریم، ویژگی عمومی این گونه حاکمان آن است که در هر جا که وارد شوند فساد می‌کنند: «قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعْرَاجَ أَهْلِهَا آذَانًا وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ»^۱. این آیه یکی از ویژگی‌های اصلی نظام طاغوتی کفر را «فساد در زمین» معرفی می‌کند. این مطلب هرچند از زبان بلقیس نقل شده، اما در ادامه، خداوند تأیید می‌فرماید: وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ. در این نوع نظام‌ها باورهای توحیدی و اعتقاد به جهان آخرت مورد بی‌توجهی قرار گرفته و تفکر و ارزش‌های دینی در میان مردم از بین می‌رود؛ زیرا عقاید حاکمان این جوامع بر محور اعتقاد به حقیقت خداوند شکل نگرفته و باور آنان بر عقاید باطل استوار گشته است. بر همین اساس، آنان در صدد گسترش عقاید فاسد خویش داشته و سعی در حاکمیت باورهای تاریک دارند.

طبق قرآن کریم، یکی دیگر از ویژگی‌های مهم نظام طاغوتی، «ترویج فساد عملی و انحطاط اخلاقی در جامعه» است. با توجه به آیات الهی، علت فساد به طور عموم، گناه و نافرمانی از دستورات خداوند معرفی شده است: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۲. بر اساس این آیه، فساد در خشکی و دریا به دست خود مردم به وجود می‌آید و علت این فسادها نیز آن است که مردم نتایج عملکردهای ناصالح خود را می‌بینند.

۱. نمل، ۳۴.

۲. روم، ۴۱.

حاکمان ظالم (غیر عادل): بر اساس روایتی که از امام صادق در تفسیر آیه «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ» نقل شده است، امام عليه السلام در جواب ابابصیر که از او درباره مرافعه نزد حکام جور پرسیدند، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ عَلَّمَ أَنَّ فِي الْأَمَةِ حَكَّامًا يَجُورُونَ أَمَا أَنَّهُ لَمْ يَعْزِمْ حَكَّامَ أَهْلِ الْعَدْلِ، وَلَكِنَّهُ عَنِ حَكَّامِ أَهْلِ الْجَوْرِ. يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، إِنَّهُ لَوْ كَانَ لَكَ عَلَى رَجُلٍ حَقٌّ فَدَعَوْتَهُ إِلَى حَكَّامِ أَهْلِ الْعَدْلِ فَابْيَعِ عَلَيْكَ إِلَّا أَنْ يُرَافِعَكَ إِلَى حَكَّامِ أَهْلِ الْجَوْرِ لِيَقْضُوا لَهُ لَكَانَ مِمَّنْ حَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَمَا أَنْزَلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا إِلَى الطَّاعُوتِ آءَ». بر این اساس، به حکام اهل جور و ستم پیشه، «طاغوت» اطلاق شده است. پس هر حاکمی که عادل نباشد و در رفتار خود عدالت را مراعات نکند، «طاغوت» نامیده شده و از دیدگاه اسلام، ولایت او باطل و حرام است و مراجعه به این حکومت‌ها و قبول ولایت آن‌ها حرام و معصیت است. اگر هم حقی توسط آنان استیفا شود، غیر مشروع می‌باشد.

از نظر شیعه، پذیرش ولایت حکومت‌های ستمگر، باطل بوده و از دیدگاه فقه شیعه، این حقیقت در مورد پذیرش ولایت ظلمه، اعانت و کمک به اصل دستگاه حکومتی می‌باشد. فعالیت در دستگاه حکومتی طاغوت در صورتی که موجب دفع ضرر و یا جلب مصلحتی برای اسلام و مسلمانان نباشد، حرام است؛ همان‌گونه که مبارزه با این نوع نظام‌ها هم از باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر واجب است.

۴-۵- حاکمیت قوانین غیر الهی

در نظام‌های طاغوتی، قوانین حاکم بر جامعه برخاسته از یک منبع قانون‌گذاری عالم به واقعیت‌ها و مصالح واقعی نبوده و قانونگذار هم شخص عادل و معصوم نیست. در

۱. بقره، ۱۸۸.

۲. نساء، ۶۰.

جوامعی که روابط اجتماعی بر اساس احکام دینی شکل نگرفته، قوانین حاکم بر مناسبات اجتماعی برگرفته از منابعی غیر از احکام الهی است. قانون گذاری در این گونه جوامع بر اساس ادراکات ناقص عقل بشری، هوا و هوس های انسان های حاکم شکل گرفته و معیار اداره اجتماع نیز منافع حاکمان می باشد. بر این اساس قطعاً منافع زمامداران نمی تواند معیار حقوق واقعی و تأمین منافع عمومی جامعه بوده و تأمین کننده همه جانبه عدالت باشد.

از نظر قرآن کریم، نظام هایی که قوانین آن ها بر اساس دستورات الهی شکل نگرفته، نظام های ضدارزشی بوده و مورد مذمت قرار گرفته است. در این باره، قرآن می فرماید: وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ^۱. کسانی که به دستورات خداوند حکم نکنند، آنان کافرنند و در آیه دیگر می فرماید: آنان فاسقند. اگر قانون نظام سیاسی، الهی و یا منبعث از آن نباشد، این نظام مورد قبول اسلام نبوده و ضد ارزش تلقی می شود. با تکیه بر همین اصل است که خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می فرماید: فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ؛ بین مردم به آنچه از طرف خداوند نازل شده است، حکم کن و از هوا و هوس های آنان پیروی مکن. طبق این آیه، در نظام های سیاسی، انطباق قوانین با احکام الهی یک ضرورت است و بر همین اساس، پیروی از هوا و هوس در اداره نظام اجتماعی، مورد پذیرش نیست.

۶- ویژگی های مدیریت سیاسی فطری

۶-۱- مردم سالاری

مراد از نظام مردم سالاری دینی، نظامی است که در چارچوب آموزه های اسلام، سیره حکومتی پیامبر ﷺ و امیرمؤمنان علیه السلام برای تأمین سعادت و تعالی دنیوی و اخروی

۱. مائده، ۴۴.

۲. مائده، ۴۸.

انسان‌ها، سامان یافته است. مردم‌سالاری دینی، عبارت است از حاکمیت یافتن اراده مردمی که چارچوب هنجارها و ارزش‌های دینی را برای نظام سیاسی حاکم بر خود، آزادانه پذیرفته‌اند و از مهم‌ترین ویژگی‌های آن، تحفظ بر کرامت انسان، عدالت محوری و برابری قانونی بر محوریت شریعت الهی، مشارکت مردم در حوزه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی، نظارت بر قدرت سیاسی و پاسخگو بودن مسئولین به مردم و ... می‌باشد.

از آنجایی که فطرت انسانی او را به سمت اختیار سوق می‌دهد لذا ولایت حاکم اسلامی از طریق پذیرش و انتخاب مردم صورت می‌گیرد. پیامبر ﷺ این اصل مهم اسلام در عرصه سیاست را اینچنین بیان می‌فرمایند: «یا علی! تو مانند کعبه‌ای که نزدش می‌روند و نزد کسی نمی‌رود، پس اگر مردم نزد تو آمدند و ولایت و حکومت را به تو سپردند، از آنان بپذیر و اگر نیامدند، نزد آنان مرو (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۴۰: ۷۸). بر اساس این سفارش، گرچه ثبوت ولایت امت برای امام ﷺ به اذن الهی و تنصیب پیامبر ﷺ است، اما تصدی امور مسلمین، منوط به پذیرش مردم است. به عبارتی مشروعیت ولایت به امر الهی است اما بدون پذیرش و اقبال مردم، حاکم الهی نمی‌تواند با قهر و غلبه تصدی حکومت را به عهده بگیرد.

با این مبنا حکومت اسلامی، حکومتی مردم‌سالار می‌باشد که مردم در تعیین و انتخاب حاکمان اسلامی نقش داشته و پذیرش حاکمان از سوی آنان به عنوان اصل مسلم به فعلیت رسیدن حکومت حاکمان در نظر گرفته شده است.

۶-۲- مشروعیت الهی

در تفکر اسلامی، حاکم جامعه اسلامی باید از سوی خدا و پیامبر ﷺ تعیین شده باشد. این اصل دینی، در جریان حضرت ابراهیم ﷺ به خوبی بیان شده است. زمانی که ابراهیم ﷺ از امتحانات و بلاهای الهی پیروز خارج شد، این آیه در حق او نازل شد: «إِنِّي

جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا^۱؛ من تو را پیشوای مردم قرار دادم. امام در فرهنگ قرآنی به معنای پیشوای دین و دنیا می‌باشد؛ راهبر مردم به سوی صلاح. بعد ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام عرض کرد: «وَمِنْ ذُرِّيَّتِي»؛ اولاد و ذریه من هم در این امامت نصیبی دارند؟ خداوند در جواب او یک ضابطه کلی در مورد نصب امام جامعه اسلامی مطرح می‌فرماید: «قَالَ لَا يَنْأَلُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»؛ فرمان و دستور و حکم امامت از سوی من به ستمگران و ظالمان نمی‌رسد. با این بیان ولایت و حکومت برای انبیا و امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام قابل اثبات است.

ولایت فقها به عنوان جانشینان امامان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَام اثبات می‌گردد. در روایات، فقیهان عادل به عنوان جانشینان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَام برای اعمال ولایت الهی معرفی شده‌اند: «وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَارِقَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حَجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛ و اما در رخدادهایی که پیش می‌آید به راویان حدیث ما مراجعه کنید؛ زیرا آنان حجت من بر شمایند و من حجت خدا بر آنان هستم» (صدوق، ۱۳۹۰ ق، ۴۸۱؛ طوسی، ۱۳۸۵ ق، ۳۹۹). دلالت این حدیث، بر ولایت فقیهان عادل، روشن است چرا که مقصود از حوادث واقعه، چیزی جز رویدادهای اجتماعی و گرفتاری‌های جامعه اسلامی نیست؛ زیرا کسی که در ارتباط با نواب امام مهدی (عج) است و از طریق آنان چاره مشکلات خود را از حضرت ولیعصر (عج) می‌جوید، این نکته را می‌داند که باید در احکام فردی خود به فقها مراجعه کند؛ چنانکه این کار در زمان پیشوایان معصوم، امری متداول بوده است (خمینی، ۱۳۸۲: ۶۷-۶۸) و تأکید بر فقاہت و دانش دین برای اعلام این است که حکومت باید در تمام شئون مطابق اراده الهی و فرامین پروردگار باشد.

۳-۶- ویژگی مدیر سیاسی توحیدی؛ عالم عادل

علم: برخورداری از علم و دانش، آگاهی‌های روزمره، آشنایی با ابعاد و زوایای مسئولیت و وظایف از ویژگی‌های برجسته یک مدیر سیاسی از منظر اسلام است. قرآن، علم را در کنار ایمان، مایه پیشرفت و ارتقا به درجات بالاتر می‌داند. قرآن در این زمینه می‌فرماید: «يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ»^۱. این آیه شریفه نشان دهنده این مهم است که ممکن نیست ایمان واقعی بدون همراهی علم و دانش کسب شود.

در این بیان، علم و دانش از آنچنان جایگاه ویژه‌ای در رهبری سیاسی برخوردار است که خداوند متعال در انتخاب رهبر برای مردم، آن را از شروط اساسی ذکر می‌کند. «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۲؛ یعنی دلیل اصطفای و برگزیدن، دانش برتر است و سایر شرایط در مرحله بعد مدنظر قرار می‌گیرند. حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام در بیان دلیل پیشنهاد خود برای تصدی منصب خاص خزانهداری، امانتداری و علم و دانش را ملاک می‌داند: «قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ»^۳. از این آیه استفاده می‌شود که حاکمان حکومت اسلامی باید هم به علم و دانش مربوط مجهز باشند و هم در به‌کارگیری آن دانش، حق امانت و مسئولیتی را که مردم بر دوش آن‌ها گذاشته‌اند، به جا آورند. در نهایت به آیه‌ای از قرآن اشاره می‌کند که امر به توقف درباره چیزی که بدان علم وجود ندارد، می‌کند: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^۴.

۱. مجادله، ۱۱.

۲. بقره، ۲۴۷.

۳. یوسف، ۵۵.

۴. اسراء، ۳۶.

عدالت: شرط اصلی دیگر مدیریت سیاسی در اسلام، عدالت است. در اینجا حاکمان الهی مأمور برپایی قسط در جامعه شده و انحراف از مسیر عدالت نیز برابر با تبعیت از هواهای نفسانی شمرده شده است؛ بنابراین، حاکمی الهی که با دوری از قسط و عدالت، تعادل و توازن خود را از دست داده باشد، نمی‌تواند جامعه‌ای با مدیریت متعادل، متناسب و بانشاط به جامعه عرضه کند. قرآن کریم به خوبی به این حقیقت اشاره دارد: «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِن يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَإِنَّهُ أَوْلَىٰ بِهِمَا فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا»^۱. امام علی علیه السلام می‌فرماید: العَدْلُ حَيَاةُ الْأَحْكَامِ؛ عدالت برپادارنده احکام اسلامی، حدود الهی و مایه قوام و دوام آن‌ها است. ریشه بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی را باید در بی‌عدالتی‌ها جست و جو کرد. قرآن می‌فرماید: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا»^۲؛ به عدالت سخن گوید! قرآن از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: «وَأَمْرٌ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ»^۳؛ من مأمور به اقامه عدل در میان شما هستم. بنابراین می‌بینیم که انبیا از مخاطبان اصلی آیه «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۴ می‌باشند.

۶-۴- حاکمیت قوانین الهی

همان‌طور که گفته شد فطرت الهی میان انسان‌ها مشترک است و همین امر، آن را برای منشأ حقوق و قانونگذاری از جمله در عرصه سیاسی شایسته می‌سازد. قرآن جهت مشترک میان انسان‌ها را فطرت الهی مطرح می‌کند. آنچه می‌تواند اصل مشترک میان همه انسان‌ها باشد، فطرت الهی است. از این‌رو در تعیین و شناخت منابع حقوق بشر در

۱. نساء، ۱۳۵.

۲. انعام، ۱۵۲.

۳. شوری، ۱۵.

۴. نحل، ۹۰.

ابعاد اجتماعی و سیاسی نباید تنها بر مایه‌هایی از وجود انسان که به طبیعتش بازمی‌گردند، تکیه کرد. طبق این اصل، وضع‌کننده حقوق بشر موجودی است که این فطرت را نهاده و آن را می‌شناسد (جوادی آملی، ۱۳۷۷، ۱۰۴-۱۰۵). اما طبق مبنایی که ارزش‌ها را دارای منشأ مادی می‌داند و منشأ بودن فطرت برای ارزش‌های سیاسی و... را نمی‌پذیرد، ارزش‌ها محصول این جامعه است که تعیین‌کننده آن «اراده و تمایلات انسان‌ها» در طول زمان معرفی شده و ارزش محسوب می‌شود و فرد الگوی رفتاری خود را از جامعه می‌گیرد و خداوند نقشی در تعیین الگوهای رفتاری ندارد.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که نظامات و قواعد سیاسی حاکم بر زندگی بشر باید مطابق با فطرت انسانی که مشترک در میان همه انسان‌ها می‌باشد، وضع گردد و تکیه بر بعد طبیعت و حیوانی او در این مسیر کارساز نخواهد بود چرا که این بعد بشر دچار تغییر و تحولات بوده و نمی‌توان به آن به مثابه یک قاعده کلی نگاه کرد.

همانطور که مطرح گردید، فطرت می‌تواند دچار مریضی و انحراف گردد. همچنین انسان می‌تواند با سوء اختیار، گرایش‌های بعد مادی را غلبه دهد (حسنی، ۱۳۹۰، ۷۰) و عواملی مانند رسوخ ملکات زشت در دل، مانع پذیرش ندای فطرت و موجب انحرافش گردد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۴: ۱۷؛ مطهری، ۱۳۸۰، ج ۳: ۴۵۸). فطرت برای تنجز و تحقق حقوق و وظایف کافی نیست و وجود امر تشریحی برای آن و اتمام حجت، لازم است. اگر همین تشریحات به اشخاص مستضعف نرسد، در قیامت مانند کسانی که به ایشان رسیده است، مؤاخذه نمی‌شوند. در واقع باید طریق وحی به فطرت منضم گردد تا حجت الهی تمام شود (طباطبایی، ج ۴: ۱۸).

نتیجه

مدیریت سیاسی دارای دو بعد روح و فنون می‌باشد. آنچه که مهم است، روح حاکم بر مدیریت بوده و فنون مدیریت سیاسی نشأت گرفته و متأثر از روح حاکم بر آن می‌باشد. انسان دارای فطرت و به معنای نوع خاصی از آفرینش می‌باشد و این ودیعه الهی، جهت‌دهنده تمامی ابعاد وجودی انسانی می‌باشد. اعتقاد و باور به فطرت به عنوان منشأ انسانی باعث جهت‌گیری تمامی شئون حیات او از جمله حیات سیاسی و اجتماعی بشر و روح حاکم بر مدیریت سیاسی می‌گردد. پذیرش این مینا، ثابت انگاشتن ارزش‌های اخلاقی و ورود آن در عرصه تقنین و نظامات سیاسی را امری لازم می‌داند. بنابراین ارائه نظامات و قوانین سیاسی بر حول مدار فطریات بشر امری ضروری می‌باشد؛ اما از آنجایی که خود فطرت می‌تواند دچار انحراف و خطا گردد و عواملی از قبیل گناه، آن را از مسیر اصلی توحیدی باز می‌دارد، نمی‌توان برای تدبیر حیات سیاسی و اجتماعی بشر فقط به آن تکیه کرد بلکه نیاز به تعیین وضع قوانین و نظامات سیاسی از سوی خدای متعال وجود داشته و فطرت نقش کاشفیت آن‌ها را بر عهده دارد.

از نتایج دیگر تحقیق این است که بنا بر نقش فطرت در جهت‌دهی مدیریت در عرصه سیاسی، مدیریت سیاسی به دو بخش فطری و طاغوتی تقسیم می‌شود که هر کدام از آن‌ها آثار و رفتار سیاسی خاصی را در عرصه مدیریت سیاسی از خود نشان می‌دهد. نتایج حاصله از آیات و روایات نشان داد که ویژگی‌های مربوط به هر بخش در تقابل با بخش دیگر قرار دارد. از حیث نوع حکومت، حکومت فطری حکومتی مردم‌سالار و مردمی بوده و در مقابل حکومت طاغوتی حکومتی دیکتاتوری، مستبد و برتری‌جویی می‌باشد. از حیث حاکمیت، حکومت فطری، مشروع و حاکم آن باید از طریق خدا و رسول تعیین گردد

و در مقابل حکومت طاغوتی، غیرمشروع بوده و ولایت و حاکمیت در آن‌ها توسط افرادی ستمگر صورت می‌گیرد. از طرف دیگر حاکمان در حکومت فطری دارای دو ویژگی اصلی علم و عدالت بوده و بقیه صفات برگزیده انسانی را دارا می‌باشند و در مقابل حاکمان حکومت طاغوتی ویژگی‌هایی از قبیل ظلم، قدرت‌طلبی، انحصارطلبی و فساد عقیده و عمل را دارند. در حکومت فطری، تقنین قوانین توسط خدای متعال که آفریننده فطرت انسانی است، بوده و حاکمیت قوانین بر اساس قوانین و احکام شرع صورت می‌گیرد در صورتی که در حکومت طاغوتی، وضع قوانین توسط حاکمان می‌باشد که مطابق با هوا و هوس‌های نفسانی خود، این مهم را انجام می‌دهند.



منابع

- قرآن کریم.
نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم: انتشارات حضور، ۱۳۷۱.
۱. راغب اصفهانی (۵۰۲ ق)، مفردات الالفاظ القرآن (ص ۳۹۶)، تهران: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.
 ۲. علامه طباطبائی، محمدحسین (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، (ج. ۴، ص ۱۷، ج ۱۷)، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۳. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، (ج. ۳، ص ۴۵۵)، انتشارات صدرا، چاپ دهم.
 ۴. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۷۰)، اصول کافی، (ج. ۳، ص: ۳۴۶)، تهران: انتشارات اسوه، چاپ اول.
 ۵. صدوق، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (۳۸۱ ق)، بی تا، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ترجمه علی اکبر غفاری، (ص ۴۸۱)، تهران: مکتبه الصدوق.
 ۶. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۸۵ ق)، کتاب الغیبه، (ص ۳۹۹)، نجف اشرف: مکتبه الصادق.
 ۷. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار، (ج. ۴۰، ص ۷۸)، بیروت-لبنان: دارالاحیاء التراث العربی.
 ۸. موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۸۳)، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (چاپ و نشر عروج)، چاپ بیست و نهم.
 ۹. ----- (۱۳۸۸)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، (ص ۱۷۹)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۱۰. ----- (۱۳۸۲)، صحیفه امام خمینی (ره) (ج. ۱۴، ص ۳۳)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۱۱. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۷)، فلسفه حقوق بشر، (ص ۱۰۴-۱۰۵)، قم: اسراء، چاپ دوم.
 ۱۲. فرانکنا، ویلیام (۱۳۷۶)، فلسفه اخلاق، ترجمه: هادی صادقی، (ص ۲۳۰)، قم: مؤسسه فرهنگی طاها.
 ۱۳. حسنی، ابوالحسن (۱۳۹۰)، حکمت سیاسی متعالیه، (ص ۷۰)، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.